

نمایشنامه یرما

یرما به معنی بی بار و بر، بی ثمر، بایر و سترون است.

پرده اول

صحنه ی نخست.

پرده که باز می شود یرما روی صندلی خوابیده . گلدوزی اش روی پای اوست . نور تند رویا بر صحنه حاکم است . چوپانی نوک پنجه وارد می شود . بچه ی سفیدپوشی به بغل دارد و نگاه اش را به یرما می دوزد . با خروج او صحنه را نور شاد بهاری فرا می گیرد و یرما بیدار می شود.

ترا (از پشت صحنه)
نه

واسه ی بچه که لالاش میاد
میون کشت ننو می بندیم
ننویی خوشگل و رنگین و بزرگ
زیر اون خف می کنیم می خندیم.

یرما خوان ! کجایی ؟ ... خوان !

خوان اومدم.

یرما وقتشه.

خوان ورزاها رد شدن ؟

یرما آره.

خوان خُب پس، خدافظ ...

می خواهد برود.

یرما یه لیوان شیر نمی خوای ؟

خوان واسه چی ؟

یرما آخه خیلی کار می کنی، باید بنیه داشته باشی، نه ؟

خوان مردای استخونی مٹ فولاد سختن.

یرما نه تو ! وقتی با هم عروسی کردیم پاک یه جور دیگه بودی . حالا رنگ و روت چون پریده س که پنداری اصلا "آفتاب بت نمی خوره . دلم می خواد ببینم تو رودخونه شنو می کنی و وقتایی که آب بارون چیکه می کنه بالا پشت بوم می ری . تو این دو سالی که از عروسیمون گذشته تو روز به روز گرفته تر و هفته به هفته لاغرتر شدی.

خوان تموم شد؟

بلند می شود.

یرما اوقات تلخی نکن . اگه خودم ناخوش بودم دلم می خواست تو بم برسی ... دلم می خواس بگی : زنم ناخوش احواله، دارم این بره رو

می‌برم بکشم یه کباب حسایی بش برسونم . یا مثلاً : "زنم حالش خوب نیس، چربی این مرغو واسه سرفه‌ی اون می‌خوام ،این پوست برده‌رو براش می‌برم تا پاهاش تو برف یخ نکنه ... خلاصه، اگه این جوری تا می‌کنم واسه اینه که دوس دارم با خودم هم همین‌جور تا کنن.

خوآن ممنونتم یرما.

یرما گیرم تو که نمیداری من بت برسم.

خوآن چون من چیزیم نیس . همه‌ش فکر و خیالاتیه که تو واسه خودت می‌کنی . من زیادی کار می‌کنم و خب البته هر سالی که می‌گذره از سال پیش شیکسه‌تر و پیرتر می‌شم.

یرما واسه من و تو همه‌ی سال‌ها مٹ همین.

خوآن (خندان)

معلومه .مٹ همین و آروم . کار و بار خوبه و بچه هم نداریم که تو دردمون بندازه.

یرما ما بچه نداریم ... خوآن!

خوآن چیه ؟

یرما من تورو دوس دارم یا نه ؟

خوآن البته که داری، منظور ؟

یرما من دخترایی رو می‌شناسم که بار اول پیش از رفتن تو رختخواب شووراشون لرزه و گریه امونشونو بریده .می‌خوام بدونم بار اولی که من با تو خوابیدم همچین چیزی ازم دیدی؟ ...خودت بگو :مگه من وقتی می‌خواستیم بریم تو رختخواب مٹ بلبل چهچه نمی‌زد؟ مگه تگفتم این ملافه‌ها چه بوی سببی می‌دن ؟

خوآن آره، همینو گفتمی.

یرما مگه مادرم از این که دید من از ترکش غصه‌ام نیست گریه نکرد؟ راستش اینه که هیچ‌دختری تو عروسیش مٹ من با دُمبش گردو نشکسته بود ... با وجود این ...

خوآن تورو خدا ...بسه دیگه، مدام اینو تکرار می‌کنی!

یرما نه ! نمی‌خوام چیزایی رو که از این و اون شنیدی واسه من بگی .با چشم‌های خودم می‌بینم که همه‌ش یاوه‌س .بارون سنگ‌ها رو نرم می‌کنه .از شنزار علف‌هایی در میاره که آدما می‌گن به درد هیچ کوفتی نمی‌خوره اما من گلبرگ‌های زردشونو می‌بینم که تو باد می‌رقصن...

خوآن باید امیدوار بود.

یرما آره ... و باید خواست.

یرما شوهرش را در آغوش می‌فشارد و می‌بوسد.

خوآن هر وقت چیزی لازم داشتی بگو خودم برات بیارم .می‌دونی که دلیم نمی‌خواد پاتو از خونه بداری بیرون.

یرما من که هیچ‌وقت از خونه بیرون نمی‌رم.

خوآن (خندان)

هیچ جا واسه‌ت از خونه بهتر نیست.

یرما معلومه.

خوآن کوجه مالِ اوناییه که کار و زنده‌گی ندارن.

یرما (گرفته)

آره.

خوآن می‌رود.

یرما می‌رود سراغ کار خیاطی‌اش .دستی روی شکم‌اش می‌کشد .بازوهای‌اش را با خمیازه‌یی پُر کش و قوس به دو طرف باز می‌کند و می‌نشیند پشتِ کار خیاطی‌اش.

از کجا میای جون جیگر ، بچه‌ی ناز ؟
از نوک اون کوه دراز
چی چی می جوری،
گلِ پسر قند و عسل
پیرن گرم، تو بغل .
سرشاخه‌های آفتابی
فواره‌های مهتابی .

سوزن‌اش را نخ می‌کند .

هاپو تو حیاط واق می
کنه
باد درو چارتاق می‌کنه
توتوئه تو باغ ورمی‌زنه
ماه موهاشو فر می‌زنه .
سرشاخه‌های آفتابی
فواره‌های مهتابی .

انگار که واقعاً برای بچه‌یی می‌خواند:

خوارزا جونم ! - چی می‌گی خاله ؟
دل‌م واسه‌ت یه مثقاله .
زیر قبای گلناری
برام سوقاتی چی داری ؟
سوقات شهر قال‌قالو
چه شفتالو چه خرمالو !

سکوت .

سهم دل‌م غصه‌ی تو
خوشیم فقط قصه‌ی تو .

چیزی می‌دوزد .

سرشاخه‌ها ننوت می‌شه
گره زن عموت می‌شه
کشک تو قرقوروت می‌شه
مامان فدای موت می‌شه
سهم دل‌م غصه‌ی تو
خوشیم فقط قصه‌ی تو .

پارچه‌یی را قیچی می‌کند .

آخ که فدات شدن کمه
خاکِ کف پات شدن غمه
فدای پای کُپلت
غش غش خنده‌ی گُلت .

سهم دلم غصه ی تو
خوشیم فقط قصه ی تو!

ماریا با یک بسته پارچه می آید تو.

یرما از کجا میای؟

مار از درِ دکون.

یا

یرما دکون؟ این وقت صبح؟

مار آگه به خودم بود که خیلی پیش از وازشدنش رفته بودم ... حدس می زنی چیا خریده باشم ؟

یا

یرما قهوه و شیکر و لابد نون ... آره ؟

مار نه !تور خریدم و پارچه و روبان و پشم رنگی واسه درست کردن منگوله .شوهرم پولو داد .خودش بیم داد.

یا

یرما می خوای واسه خودت بولیز بدوزی؟

مار نه !!ینا رو واسه ی ... نتونسی حدس بزنی ؟

یا

یرما نه . واسه چی ؟

مار آخه شده دیگه.

یا

سرش را می اندازد پایین . یرما بلند می شود و با تحسین ماریا را برانداز می کند.

یرما سر پنج ماه؟

مار آره.

یا

یرما مطمئنی؟

مار معلومه خب.

یا

یرما (کنجکاو)

چه جوریه؟ چی حس می کنی؟

مار نمی دونم ... نگرونی ...

یا

یرما نگرونی ؟

به اش نزدیک می شود و دست روی شانه اش می گذارد.

خوب ... چه جوری ... بگو تورو خدا ... فکرش که نبود؟

ماریا نه ... اصلا "تو فکرش نبودم...

یرما چرا؟ لابد آواز می خوندی ... مگه نه ؟ ... آگه من بودم چهچه می زدم... تو چی ... بگو ببینم.

ماریا چه جوری می خوای برات بگم؟ هیچ وقت به گنجشک زنده رو تو دستت گرفتی؟

یرما آره آره.

ماریا خب ،اینم عیناً مٹ اونه ... منتها انگار تو خونت.

یرما وای !چه محشره !قیامتہ!

سرگشته نگاهاش می کند.

مار گیج ومنگم ... هیچی بلد نیستم.

یا

یرما چی رو بلد نیستی ؟

مار اینی که چی کار باس بکنم ... می خوام برم سراغ مادرم از اون پیرسم.

یا

یرما واسه چی؟ اون پیره، همه ی اینا فراموشش شده ... بذار بت بگم : مواظب باش تند راه نری .نفس هم که می کشی همچین خیلی آروم . درست انگاری یک گُلو با لبات گرفته باشی.

مار گوش کن :می گن از یه خورده بعد بنا می کنه با پاهای کُپلش آدمو لقت زدن.

یا

یرما آخ ! درست همون موقع است که آدم بیش تر از هر وقتی دوشش داره و دیگه می تونه بگه پُرم، پُرم!

مار هیچ کدوم جلو اینو نمی گیرن که آدم از خجالت چک چک آب و عرق بشه.

یا

یرما شوورت بت چی می گه؟

مار هیچی.

یا

یرما خاطر تو خیلی می خواد ،نه؟

مار به خودم که چیزی نمی گه ،اما منو تگه می داره جلو خودش و چشماش مٹ به جفت برگ سبز بنا می کنن لرزیدن.

یا

یرما می دونست که تو ... ؟

مار آره.

یا

یرما چه جوری فهمید؟

مار نمی دونم .گیرم شبی که با هم عروسی کردیم لباسو رو صورتم می کشید و راجع بهش یه بند تو گوشم زمزمه می کرد .جوری که حس

یا کردم بچم به کفتر داغه که تو گوشم لونه داره.

یرما خوش به حالت!

مار ناقلا !تو که این چیزارو خیلی بیش تر از من می دونی.

یا

یرما چه فایده؟

مار واسه چی آخه؟ از همه ی اونایی که همون سال عروسی کردن فقط تو یکی...

یا

یرما درسته .سه سال آزرگار اما اینم ممکنه اتفاق بیفته ،النا Elena سه سال آزرگار منتظر موند و زن های قدیمی زمونِ مادرِ من خیلی هاشون

از النا هم بیش تر ،دو سال و بیست روز وقت درازیه، می دونم ولی من بیخودی خودمو می خورم .خیلی شب ها بی این که بدونم چرا پا برهنه می رم تو حیاط خلوت قدم می زنم .اگه این وضع همین جورا پیش بره پاک دیوونه می شم.

مار بس کن دختر !جوری حرف می زنی که پنداری یه پیرزنی ،آدم نباس از این چیزا شکایت کنه ... یکی از خاله های خودم چارده سال

یا طول کشید تا صاحب بچه شد ،اونم چه بچه ی ماهی!

یرما (باشتیاق)

بچه هه چه جوری بود ؟

مار عین به گوساله ماغ می کشید . انگاری یه هو هزار تا سیرسیرک با هم بیفتن به جیرجیر کردن ...رومون جیش می کرد .سرمونو می برد .
یا چنگ مینداخت گیس و کل مونو می کند .گوشمونو می کشید ...از چارماهه گیشم پنجول می کشید سر و صورتمونو غرق خون می کرد.
یرما (از خنده غش می کند)

این چیزا که ناراحتی نداره ... نمکشه.

مار بذا برات بگم...

یا

یرما به ! خودم بارها خواهرمو دیدم که با پستونای زخم و زلی نی نیشو شیر می داد .نالهش از درد به آسمون می رفت .گیرم همون درد هم
براش لذت داشت .اصلا "اون دردا واسه سلامتی هر مادری لازمه.

مار بچه تا بزرگ بشه جیگر مادرشو خون می کنه.

یا

یرما دروغه ! این جور نق زدن ها کار مادرای ضعیفه . اصلا "پروس واسه چی بچه دار می شین؟ ... بچه دارشدن کم چیزی نیست .بچه دسته
گل که نیست، تا مادر هزار جور بلا بدتر سرش نیاد بچهش بزرگ نمی شه که .اگه از من می شنوی هر بچه یی نصف خون مادرشو می
گیره .تازه خدایشو بخوای کیف و لذتشم به همینه .هر زنی هم واسه چهار پنج تا بچه خون داره که اگه بچه نیاره اون خون تو رگاش
زهر هلاهل می شه همون بلایی که داره سر خودم میاد!

مار نمی دونم . یه حس عجیب غریبی دارم...

یا

یرما همیشه شنیدم که زن ها تو شکم اولشون وحشت می کنن.

مار (محبوبانه)

یا

گوش کن ... تو که دس به دوخت و دوزت این قدر خوبه...

یرما (بسته را می گیرد)

بده من ... دوتا پیرهن کوچولوی ناز خوشگل براش می برم ... این چیه؟...

مار پارچه ی پوشک...

یا

یرما آها...

می نشیند.

مار پس به امید دیدار دیگه ... هان ؟

یا

می رود نزدیک یرما .یرما عاشقانه با دو دست شکم اش را نوازش می کند.

یرما تو دونی و خدا، تو کوچه پس کوچه رو سنگ و سقطا خیلی با احتیاط راه برو!

مار خداقظ!

یا

یرما را می بوسد و می رود.

یرما زود بیایی پیشم!

یرما در حالت ابتدای همین صحنه، پارچه را برای برش بررسی می کند . ورود ویکتور . سلام ویکتور!

ویکتور (با تگاهی عمیق و مجذوب)

خوآن کوش ؟ ... سلام.

یرما سر زمین.

ویکتور چی می دوزی ؟

یرما چیز میز بچه.

ویکتور (لبخند زنان)

مبارکه !

یرما دورشم تور می دوزم.

ویکتور اگه دختر شد اسم خودتو بذار روش.

یرما (لرزان)

چه طور مگه ؟

ویکتور برات خوش حالم.

یرما (تقریباً به حال خفقان)

نه . اینا مال بچه ی همسایه مون ماریاس .

ویکتور خوب سرمشقیه برات . تو این خونه م جای یه بچه خالیه.

یرما (باحسرت)

راستی هم !

ویکتور مایوس نباش ... به شوورت بگو کم تر فکر کار باشه . دلش می خواد پول دار باشه . خب به دست هم میاره اما وقتی مُرد میذاره تشون

واسه کی ؟ ... خب، من گوسفندمو با خودم می برم . به خوآن بگو اون دو تا رو که ازم خریده بیاد بیره . برای اون موضوع هم بش

بگو یه خورده قرص تر بغلت بکنه !

با لبخند خارج می شود.

یرما (با احساس)

آره . باید یه خورده قرص تر بغلم کنه !

می گم : - چیه ، بره ی من

که مرده و هلاکتیم ؟

من آتیشم تو آبی

تو سبزه یی من خاکتم .

اگر نباشم آخریت

پس ننوی اولتم

تو آفتاب من بشو

که من یه پاره ظلمتم .

یرما به حال متفکر بلند می شود می رود به جایی که ویکتور ایستاده بود و به جای قبلی خودش نگاه می کند . نفس عمیقی می کشد . بعد می

رود به طرف مقابل و انگار که جویای چیزی باشد به طرف صندلی خودش برمی گردد می نشیند کارش را دست می گیرد و در آن حال نگاه

اش راه می کشد .

پرده

پرده‌ی اول صحنه‌ی دوم

مزرعه . یرما زمبیل به دست می‌گذرد . ورود پیرزن .

یرما سلام!

پیرزن سلام خوشگلک ! کجا می‌ری ؟

یرما ناهار شوهرمو می‌برم . تو زیتون‌زار مشغول کاره .

پیرزن خیلی وقته زنش شدی؟

یرما سه سالی می‌شه .

پیرزن بچه مچه چی؟

یرما هیچی!

پیرزن به ... ! خب ، بچه هم پیدا می‌کنی .

یرما (مشاقانه)

حتماً؟

پیرزن چرا که نه ؟) می‌نشیند (منم دارم واسه مردم شکم‌گیره می‌برم ، بیچاره پیره ، اما خب دیگه :ناچاره کار کنه ، نه تا پسر دارم عین شاخ شمشاد اما دختر ندارم . می‌بینی مجبورم خودم این‌ور و اون‌ور سگ دو بزنم و همه‌ی کارها رو خودم بکنم .

یرما اون‌ور رودخونه می‌شینین ؟

پیرزن آره . سر آسیابا ... پدر مادرت کیا هستن ؟ ی چوپونم Enrike . یرما من دختر انریکه

پیرزن آها!!!! ! انریکه چوپونه . می‌شناسمش . آدم خوبییه ... سر تا پای زنده‌گی ما چیه؟ بیدارشدن و به لقمه نون لمبوندن و ترکیدن . دیگه نه تفریحی نه چیزی ... حتا هفته بازارام مال کسون دیگه‌س ... آدمای سر به زیر ... چیزی نمونده بود من زن یکی ازعموهات بشم ها ... پوف ! اون زمونا من سرم با جاهای دیگه‌م بازی می‌کرد . به ناخوتک این جا ، به ناخوتک اون جا . بارها و بارها شده بود که توتاریک روشن دم صبح دویدم جلو پنجره چون به خیالم صدای گیتار شفته بودم) . می‌خندد (بعد تازه هم معلوم می‌شد صدای باد بوده ، لابد تو دلت به گیسم می‌خندی ... دو بار شوور کردم . چارده شیکم زاییدم . پنج‌تاشون مردن ، اما غصه به دلم راه ندادم . چون حالا حالاها خیال دارم زنده‌گی کنم ، مرامم اینه ، مٹ درخت انجیر که سال‌های سال عمر می‌کنه . خونه‌ها سرپا می‌مونن و ما خاک می‌شیم می‌ریم پی کارمون!

یرما می‌خوام ازتون به چیزی بیرسم .

پیرزن چی بیرسی؟) می‌رود تو نخ‌اش (می‌دونم چی می‌خوای بگی . اما همه‌ی حرفا رو نباس به زبون آورد .

بلند می‌شود .

یرما (نگه‌اش می‌دارد)

چرا نه ؟ ازشنیدن صداتون قوت قلب پیدا می‌کنم . خیلی وقته که می‌خواسم با به زن دنیا دیده گپ بزنم . چون که می‌خوام بدونم . آره . حالا شما به من بگین ...

پیرزن چی چی‌رو ؟

یرما (صدرا را می‌آورد پایین)

اونی رو که می‌دونین . چرا من بچه ندارم؟ این همه عمر نباید فقط خرج جوجه خوابوندن و اتوکردن پشت‌دری‌ها بشه . نه ! به من بگین چی کار باید بکنم تا رو تخم چشم انجامش بدم ، حتا اگه اون کار سوزن فروکردن توهمون تخم چشم باشه .

پیرزن من هیچی نمی‌دونم . رو پشتم خوابیدم زدم زیر آواز و بچه‌ها مٹ آب راه افتادن . آخ ! کی جرات داره بگه این قد و بالا خوشگل نیس ؟ تو به قدم ورمی‌داری و اسب ته کوچه به شیهه در میاد . آیی! ولیم کن دخترجون ، مجبورم نکن به حرف پیام . هر چی از کله ی آدم می‌گذره که به درد گفتن نمی‌خوره .

یرما واسه چی ؟ من با شوهرم حرف دیگه یی نمی زنم.

پیرزن گوش کن : شوورت بات خوب تا می کنه؟

یرما چه طور مگه؟

پیرزن خب ... تو دوش داری؟ دلت می خواد باهاش باشی؟

یرما نمی دونم...

پیرزن وقتی میاد طرفت هفت بند تنت بنا نمی کنه لرزیدن؟ وقتی لباسو میاره پیش دست و پات بی حس نمی شه؟ ها...

یرما نه .هیچ وقت همچین حسی نداشتم.

پیرزن هیچ وقت؟ حتا موقع رقص؟

یرما (یادش می آید)

شاید ... یه بار ... ویکتور...

پیرزن بگو، بگو...

یرما کمرمو گرفت و من نتونستم چیزی بش بگم چون قدرت حرف زدن نداشتم .یه بار دیگه، موقعی که چارده سالم بود ویکتور که دیگه اون موقع واسه خودش مردی بود بغلم کرد که از یه چاله ردم کنه و من چون شروع به لرزیدن کردم که دندونام به هم می خورد . اما همیشه خجالتی بودم...

پیرزن با شوورت چی ؟

یرما شوهرم فرق می کنه .پدرم منو به اون داد ... منم راضی بودم ... این یه حقیقته .چون همون روزی که دست ما رو تو دست هم گذاشتن ...من به بچه هامون فکر کردم و چشم تو چشم طرف دوختم .آره .گیرم واسه این که خودمو اون تو خورد و مطیع ببینم، انگار که خودم دختر کوچولوی خودم بودم.

پیرزن من درست برعکس !شاید واسه همین که هنوز بچه دار نشدی .باید ما از مرد خوشمون بیاد دخترجون .دوست داشته باشیم که موهامونو واکن و بذارن از دهنشون تشنه گیمونو رفع کنیم ،زنده گی اینه.

یرما واسه تو، نه واسه من . من به هزار چیز فکر کردم و آخر سر به این جا رسیدم که پسر به رویاهام واقعیت می ده . واسه خاطر بچه س که هنوز بش راه می دم ... واسه چیز دیگه نیست.

پیرزن حاصلش خالی بودن دستته !

یرما نه .خالی نیس .کور خوندی !چون جاش دارم از نفرت پُر می شم .بگو بینم :تقصیر منه؟ تو وجود یه مرد نباید جز یه مرد بی چیزی گشت ؟ اون وقت ؛بعد از اون که رو تخت درازت کرد، وقتی برمی گرده پشتشو بت می کنه خورخورش هوا می ره، تو که چشمای پُر اشکتو دوختی به سقف به چی می تونی فکر کنی ؟ به خودِ اون باید فکر کنی یا به اون چیز فوق العاده یی که شاید ازت به دنیا بیاد؟ ... من که نمی دونم، اگه تو می دونی محض رضای خدا به منم بگو!

به زانو در می آید.

پیرزن آخ ! چه گل شکفته یی !تو چه مخلوق زیبایی هستی ! ولم کن ! سعی نکن ازم حرف بکشی . دیگه هیچی نمی دونم . پای آبرو درمیونه ومن با شرف و آبروی هیشکی نمی تونم بازی کنم . خودت برو پیداش کن ! هر جور حساب کنی می بینی خودتم نباس اون قدر ا بی گناه باشی.

یرما (غم زده)

دخترایی از قماش من که تو دهات بزرگ می شن همه ی درهارو رو خودشون بسته می بینن .چه جوری می شه دونست؟ همه با علم و اشاره حرف می زنن، به این بهانه که خوب نیست از این حرف ها زده بشه ... تو هم که همه چی رو می دونی به این بونه که همه چی رو نمی شه گفت با ادای همه چیز دونیت میداری میری و آبرو از اونیه که داره از عطش می میره پنهون می کنی.

پیرزن من با یه زن آروم می تونم حرف بزنم نه با تو .من یه پیرزنم و می دونم چی می گم.

یرما خب : پس فقط خدا باید به دادم برسه !

پیرزن خدا؟ نه ... هیچ وقت با خدا میونه یی نداشتم .کی می خواین بفهمین که برای این مشکل خدا نمی تونه کومکتون کنه؟ واسه اون چیزی که تو منتظرشی فقط مردها می تونن کومت کنن!

یرما واسه چی اینو به من می گی؟ ها؟ واسه چی؟

پیرزن (در حال رفتن)

به هر حال باید خدایی وجود داشته باشه . هر قدر هم که کوچیک باشه . تا صاعقه رو رو مردایی که نطفه‌ی گندیده‌شون شادی زمینو به لجن می‌کشه نازل کنه.

یرما حالیم نمی‌شه چی می‌خوای بگی.

پیرزن عوضش خودم حالیم می‌شه . دیگه غصه‌دار نباش . قرص و محکم و امیدوار باش . هنوز خیلی جوونی . می‌خوای من چی کار کنم ؟

می‌رود بیرون . دو زن جوان وارد می‌شوند.

زن هر جا می‌ری به بُر آدمه.

جوان

اول

یرما مردا تو زیتون‌زارها سرگرم کارن . ناچار باید براشون ناهار برد . فقط پیر پاتالا کنج خونه‌ها موندن .

زن تو برمی‌گردی ده؟

جوان

دوم

یرما از اون جا رد می‌شم.

زن من عجله دارم . کوچولومو تو خواب گذاشتم خونه . هیچ کی هم پهلوش نیس .

جوان

اول

یرما ای‌وای ! تکون بخور دختر جون ! هیچ وقت نباید به بچه‌ی بی‌زبونو تنها گذاشت . ببینم خوک‌مو کی چیزی که تو خونه‌ت نیس؟

زن نه . اما حق با تونه همین الانه خودمو می‌رسونم.

جوان

اول

یرما بجمب ! به اتفاق می‌تونه کار دست آدم بده . امیدوارم در خونه رو حسایی بسته باشی .

زن معلومه ، خب .

جوان

اول

یرما بدو ! انگار شماها از بیخ حالتون نیس یه نی‌نی شیرخوره چه جور موجودیه . یه هیچ وپوچ ممکنه حسابشو برسه ... یه سوزن کوچولو ... به چیکه آب ...

زن حق با تونه . به تاخت می‌رم . حق‌داری که می‌گی حالیمون نیس .

جوان

اول

یرما بجنب !

زن اگه چار پنج تا بچه داشتی دیگه این جوری حرف نمی‌زدی .

جوان

دوم

یرما واسه چی ؟ چل‌تام زاییده بودم باز همینو می‌گفتم ...

زن هر جور بگیری نداشتنش به صرفه‌تره . همین من و خودت چه قدر آرومیم؟

جوان

دوم

یرما من نه .

زن من چرا . دردسر بیخودیه ! عوضش ، ننه‌ی من هزار جور علف و جوشونده و کوفت و ماشرا به خوردن می‌ده که صاحب به بچه

جوان بشم . آخر پایین رفتیم زیارت به قدیسی که می‌گن اگه از سر صدق دعاکنی بی‌خیرت نمیداره . ننه‌م کلی دعا معا کرد من نه .

دوم
 یرما تو واسه چی شوهر کردی؟
 زن من نکردم شوهرم دادن .همه مونو شوور می دن ،اگه این وضع ادامه پیدا کنه دیگه جز دختر بچه ها هیشکی بی شوور نمی مونه .خب،
 جوان بعدش ... خیلی پیش از اونی که موقع کلیسا رفتنمون بشه عروسمون می کنن .پیر پاتالای خونواده دماغشونو تو هر کاری فرو می
 دوم کنن ...من مثلاً "نوزده سالمه .دلیم از هر چی پُخت و پز و رُفت و روپو رخت شستنه به هم می خوره .اما صبح تا شب باید همه ی این
 کارایی رو که دلیم ازشون آشوب می شه انجام بدم ...یکی نیس بیرسه این بابا واسه چی باید شوور من باشه؟ وقتی با هم نامزد
 بودیم هم کارایی رو که امروز با همدیگه می کنیم می کردیم همه ی این آتیشا از گورِ پیر پاتالا بُلن می شه.

یرما ساکت شو، این جوری حرف زن!
 زن تو هم به من انگِ دیوونه گی می زنی .دیوونه !دیوونه !می خندد .(می توئم بشینم هر چی رو که از زنده گی می دونم دونه دونه
 جوان بشمرم .همه ی زنا تو خونه زنجیری ین تا فقط به کارایی برسن که دل و روده شونو بالا میاره .پس واقعاً کوچه گردی شرف داره .
 دوم بُدو بُدو می رم تا لب رودخونه .از کوه ها و تپه ها و درختا می کشم بالا تو کلیسا خودمو می رسونم به برج ناقوس و ناقوسو به صدا در
 میارم .آخر سرم آب یه انیسون تازه رو می مکم کیفِ عالمو می برم...

یرما واقعاً که بچه یی.
 زن آره .اما دیوونه که نیستم.
 جوان
 دوم

می خندد.

یرما مادرت بالای همون ده می شینه؟
 زن جوان آره.
 دوم
 یرما تو اون خونه آخریه ؟
 زن جوان اوهوم.
 دوم
 یرما اسمش چی بود؟
 زن جوان دولورس .چه طو مگه ؟
 دوم
 یرما هیچی .همین جوری.
 زن جوان یه دلیلی داره، مگه نه؟
 دوم
 یرما نمی دونم .بم گفتن...
 زن جوان به خودت مربوطه . خب دیگه، من می رم نهارِ شوورمو بش برسونم) .می خندد (خیلی حیفه که عوضِ شوورم نمی توئم بگم
 دوم نامزدَم .مگه نه؟

می خندد.

دیوونه داره می ره) با غش غش خنده ی شادش می رود (خداافظ!

ویکتور (صدایش خارج از صحنه)

واسه چی تنها می خوابی، چوپون ؟
 واسه چی تنها می خوابی، چوپون ؟
 رو لاحاف پشمن من
 خوابت شیرین تر می شه

واسه چی تنها می‌خوابی، چوپون
یرما (گوش تیز کرده)

واسه چی تنها می‌خوابی، چوپون؟
رو لاحاف پشمی من
خوابت شیرین تر می‌شه.
پناه سگی تاریکی،
پیره‌نی از یخچه‌ی نازک،
چوپون،
و بوریا‌های خاکستری زمستون
تو دل شب تخت روونت
ریشه‌ی بلوط سوزنک‌ها رو می
نشونه
زیر بالشت، چوپون
و تو تو شرشر آب
صدای دختر رو نمی‌شنوی
چوپون، چوپون،
کوه ازت چی می‌خواد؟
علف‌های تلخ کوهستون،
خار گلای طاووسی!
بچه رو کشته در تو!

یرما در حال خروج است که سینه به سینه‌ی ویکتور در می‌آید.

ویکتور (شادمانه)

یرما	کجا می‌ری خوشگله ؟
ویکتور	تو بودی که می‌خوندی ؟
یرما	آره.
ویکتور	عجب خوب می‌خوندی ! تا حالا صداتو نشنیده بودم.
یرما	هیچ وقت ؟
ویکتور	عجب صدای پُرطنینی ! پنداری یه فواره تو گلو داری!
یرما	من همیشه خوشم.
ویکتور	آره، درسته.
یرما- پرده‌ی دوم	

پرده‌ی دوم

صحنه‌ی نخست.

جوبیار تُندِ کوهسار که زن‌های ده کنارش مشغول رختشویی‌اند و در ردیف‌های مختلف نشسته‌اند . صدای آوازه‌ایی از پشت پرده می‌آید.

ترا تو آب نهر یخ‌زده
نه جنگ می‌زنم پیرهنتو.

خنده‌ی تُرد غش‌غشت

غنچه‌ی گرم تنِ تو.

اولی از پُرچونه‌گی خوشم نیامد.

سومی این‌جا وِرنِزیم چی کار کنیم ؟

چهارمی همچین عیبی هم نداره.

پنجمی زنی که پی خوشنومیه باید هوای رفتارشم داشته باشه.

چهارمی (می‌خواند)

اون آبشنی که کاشتم

داره می‌زنه جوونه.

اونی که آواز می‌خونه

باس لیم‌شم بدونه.

خنده‌ی دسته‌جمعی.

پنجمی گُل گفتی!

اولی ازش هیچ‌چی نمی‌دونیم.

چهارمی همین‌قد می‌دونیم که شووره خواهراشو وِ داشته آورده پیش خودشون.

سومی پیردخترن؟

چهارمی آره . پیش از اون کلیسارو ضبط و ربط می‌کردن .حالا می‌خوان اوستاچُسکِ زن برادره بشن .منو بُکُشن نمی‌تونم باهاشون سرکنم

اولی واسه‌چی ؟

چهارمی ازشون وحشت می‌کنم . خشکه مقدسا !عین مومیایی‌های از گور دراومده !چه‌قدر تو دارن !حتم دارم غذاشونو با روغن چراغ

سرخ می‌کنن...

سومی حالا خواهر! رسیدن ؟

چهارمی همین دیروز .شوهره هم دوباره می‌ره سر مزرعه.

اولی می‌شه فهمید چه اتفاقی افتاده؟

پنجمی پریشب با این که هوا خیلی سرد بود زنه تمام شبو رو سکوی سنگی دم در نشسته بود.

اولی واسه چی آخه؟

چهارمی موندن تو خونه‌یی که دل‌خوشی توش نیست ... به خرخره‌ش رسیده‌خب.

پنجمی این جور زنا موجودات غریبین .عوض توریاقتن و شیرینی‌پختن دوست دارن برن رو پشت‌بوما قدم بزَنن یا پابرهنه تو رودخونه راه

برن.

اولی این حرف‌ها چیه می‌زنین؟ کوراجاقه، خیلی‌خب .اما این که گناه اون نیست.

چهارمی زنی که دلش بچه بخواد بچه‌دار می‌شه .گیرم نازک‌نارنجی‌ها و افاده‌یی‌ها جلو آبستنی‌شونو می‌گیرن که مبادا پوستِ مشکشون

چین و چروک وِرداره!

غش‌غش خنده‌ی زن‌ها.

سومی سرخاب سفیداب می‌مالن یه غنچه‌ی گُنده هم می‌زنن به سینه‌شون تا یه بابایی رو تورکنن.

پنجمی درسته.

اولی خودتون اونو با یه مردِ دیگه دیدین ؟

چهارمی نه، دیگران دیدن.

اولی همیشه دیگران!

پنجمی می گن دوبار هم دیدن.

دومی که چی کار می کردن ؟

چهارمی اختلاط می کردن.

اولی اینم شد گناه؟

چهارمی به نگاه هم مهمه .همیشه مادرم اینو می گفت .نگاه داریم تا نگاه .زن به گل اُون جوری نگاه نمی کنه که به مردو دید می زنه .حالا اونم نگاهش نگاه به به مرده.

اولی به کی؟

چهارمی به مرد هر کی .مگه خودتون نشیدین؟ خودت برو ببین کی .می خوای داد بزیم ؟

خنده ها.

موقعی که نگاه نمی کنه هم چون تنهاس و یارو جلو چشمش نیست عکس اُون ته چشماشه .اولی دروغه.

قیل وقال.

پنجمی شووره چی ؟

سومی شوهره که عین کرهاس . مٹ به آفتاب پرسته زیر آفتاب.

خنده ی دسته جمعی.

اولی اگه بچه داشتن همه ی این چیزا درست می شد.

دومی اینا همه ش مال آدماییه که واسه سرنوشتشون جفتک می پروتن.

چهارمی هر ساعتی که می گذره این خونه می شه جهنم .اون و خوارشوورهاش لام تا کام با هم اختلاط نمی کنن .سه تایی می افتن به جون خونه : چیزای مسی رو برق میندازن : رو شیشه ها ها می کنن و کف خونه رو می سابن و هر چی برق و بورق خونه بیشتر باشه جوش و جلاشون بیشتر می شه.

اولی تقصیر شوهره س .مردی که بچه تو دامن زنش نذاره باید چارچشمی بیادش.

چهارمی تقصیر زنیکه س :زبونی داره عین سنگ چخماق.

اولی مگه شیطون رفته تو جلدت که جرات می کنی این جوری حرف بزنی ؟

چهارمی حالا کی گفته تو اوستا چُسک من بشی ؟

دومی بابا زبون به کام بگیرین دیگه!

اولی شیطونه می گه به میل بافتنی تو اُون زبونای وراجتون فروکنم ها!

دومی خفه!

چهارمی دلم می خواد شیردون آدمای دو رو دو پیشه رو جر بدم.

دومی بسه .نمی بینی خواهرشوورهاش دارن می رسن ؟

پچپچه ها .خواهرشوهرها وارد می شوند . لباس عزا تن شان است و در سکوت مشغول رخت شستن می شوند . صدای زنگوله ی گوسفندها.

اولی چوپون ها دارن می رن ؟

سومی آره همه شون امروز می‌رن.

چهارمی (با نفس عمیق)

چه قد دوس دارم بوی گوسفندا رو!

سومی راستی ؟

چهارمی بوشون درست مٹ عطر گل سُرخیه که زمستونا رودخونه با خودش مباره.

سومی هوسو!

پنجمی (نگاه می‌کند)

همه‌ی گله‌ها با هم راه افتادن.

چهارمی یه دریا پشمو با خودشون راه انداختن .اگه گندمای سبز چشم داشتن با دیدنِ اومدنِ گله‌ها لرزشون می‌گرفت.

سومی بین چه می‌دوون !به گله شیطن!

اولی همه رفتن . یکی شون هم کم نیست.

چهارمی بذار ببینم .نه ... یکی شون کمه.

پنجمی کدومشون ؟

چهارمی گله‌ی ویکتور.

خواهر شوهرها بلند می‌شوند نگاه می‌کنند.

چهارمی (می‌خواند)

میون نهر یخ‌زده

چنگ می‌زنم پیرهنتو.

خنده‌ی گرم غش‌غشت

یاسمنِ داغ تن تو.

حالا که عمر می‌گذره

کیش تو برفا پیشتره.

اولی آی زَنک بی بار و بر

با پستونای بی‌ثمر!

پنجمی شوهرت اگه عرضه داره

تخمشو چرا نمی‌کاره؟

که تورو واسه شستن رخت

بتونه سر ذوق بیاره!

چهارمی کشتیِ نقره و باد

رو کناره‌ی تن تو:

مگه یه ریخت دیگه‌س

نقشِ رو پیرهن تو ؟

اولی اومدیم آب بکشیم

چیزای نی نی شیر خوره‌تو

تا چشمه ازبر بکنه

درسای سخت دوره‌تو.

دومی از نوکِ کوه میاد پایین

که ست و سیر قاقاش بدم.

یک گل اگه به من بده
سه تا بهش پاداش بدم.

پنجمی جخ از دل صحرا میاد
واسه ی ناهار تنها میاد
شاید جرقه بیم بده
که مورد تازه جاش بدم.

چهارمی از آسمون شهاب میاد
شوهرم به رختخواب میاد.

اولی بسته به جونم جون اون
می مکه تابسون خون اون.

چهارمی تو خُرفه ها ناله خوشه!

اولی قصه ی آلاله خوشه!

پنجمی باشو که تو خونه میذاره
گندم و نونم می آره.

چهارمی حتا اگه ملافه ها
از اشک چشمتا تر
بشه

شوهرت نباس
از گریه هات خبر بشه.

سومی بغل واسه ی فشرده
از زور شادی مُرده.

دومی خیمه ی باد کوه بلند

اولی با دهن پُر شیرت بخند!

ششمی روی بلندی کنار آبشار می ایستد.

ششمی دل تاریکو جواب کن

چهارمی یخ دم صُبحو آب کن!

سومی با عشق بیا ثواب کن!

پنجمی پاروکشون ، پاروکشا

اولی پشت سجاف دریاها.

ششمی مردا که خسته پیش می رن

چهارمی عین گوزن زخمی بن

پنجمی زنی که بیچه خواسته بود
نوک ممه هاش از ماسه بود!

سومی چه می درخشه!

دومی چه می دووه!

چهارمی تا سرود

بخونه

اولی تا پنهنون بشه.

پنجمی تا یخونه باز
دومی سیده می آد
تا بگه به ناز
این شب خسته
با به دنیا راز
زود می شه تموم
نمی شه دراز.
اولی)و بقیه به تدریج با او (

تو آب سرد یخ زده
چنگ می زنم روبانتو.
خنده ی گرم غش غشت
یاسمن داغ جان تو!
آه!

لباس ها را هماهنگ می کوبند.

پرده

پرده ی دوم صحنه ی دوم

خانه ی یرما . هوا تاریک می شود . خوآن نشسته است . خواهرشوهرها ایستاده اند.

خوآن که الان رفت؟

خواهر بزرگ تر با سر تصدیق می کند.

باس رفته باشه سر چشمه ... شماها که خوب می دونین من دوس ندارم اون تک و تنها بره بیرون.

سکوت.

اگه می خوای میزو بچین.

خروج خواهر کوچک تر.

من، این به لقمه نونی رو که سق می زنم با تلاش و تقای بازوی خودم در میارم) . به خواهرش (روز سختیو گذروندم . درختای سیبو
هرس کردم و هوا که تاریک شد از خودم پرسیدم : منی که نای گاز زدن به سیبو ندارم، واسه چی این همه جون می کنم؟ دیگه
خسته شدم.

سکوت .دستی به صورت خودش می کشد.

اینم که پیداش نشد .باس یکی تون باش می رفتین . شماها واسه همین این جابین، سرفره‌ی من می شینین و شراب منو می خورین .
من زنده گیم تومزرعه‌س اما شرف و آبروم این جاس .آبروی من آبروی شماهام هس.

خواهر سرش را می اندازد پایین .

حرف منو به بد ورندار.

یرما با دوتا کوزه می آید .توی درگاه می ایستد.

ازسر چشمه میای ؟ یرما فکر کردم سر سفره آب تازه داشته باشیم.

خواهر دیگر هم می آید.

وضع زمینا چه طور بود؟

خوآن دیروز درختا رو هرس کردم.

یرما می مونی؟

خوآن باید به حیوونا برسیم .می دونی که این کار دست خود صاحب گله رو می بوسه.

یرما می دونم .آره .گفتن نداره.

خوآن هر مردی باید خودش زنده گی رو راه ببره.


یرما هر زنی هم .منظورم پاگیرکردنت نبود . این جا واسه من همه چی فراهمه ... خواهرات خوب بیم می رسن . نون تُنک و پنیر سفید و کباب بره می خورم . واسه گوسفندام تو کوه علوفه‌ی شبنم زده فراهمه .فکر کنم بتونی با خیال تخت زنده گی کنی.

خوآن زنده گی راحت خیال آسوده می خواد.

یرما یعنی تو خیالت آسوده نیس؟

خوآن راستش نه، نیس.

یرما به یه چیز دیگه فکر کن.

خوآن مگه تو اخلاقی منو نمی دونی؟ جای گوسفندا تو آغله جای زنا تو خونه . تو زیاد از خونه بیرون می  ی . همیشه خدام اینو بت گفتم.

یرما درسته . زن ها تو خونه : اما به شرطی که خونه به قبر نباشه : تو خونه ریخت و پاش باشه .صندلی ها بشکنن و ملافه ها از کهنه گی پاره بشن .اما نه این جا .هر شب موقع خواب رختخوابمو نوتر و تر تمیزتر می بینم، انگار که همون دم از شهر آوردن.

خوآن خودتم می دونی که من حق دارم شکایت کنم . که باید مدام گوش به زنگ باشم !یه چیزی خوابو بیم حروم کرده.

یرما گوش به زنگ؟ برای چی؟ من که مطیعتم . خون دلیم می ریزم تو جیگرم .اما هر روز خدا واسه من از روز پیش بدتره .بهتره صدامون در نیاد .بارمو هر جور که بتونم به دوش می کشم، منتها سعی نکن ازم چیزی بپرسی .باز اگه یه هُویی پیرزن می شدم یا دهنم مَث به گل پڑمرده می شد می تونستم یه جواری بت لبخند بزَنم و بات راه بیام، اما حالا ازم چیزی نپرس . بذار با دردِ خودم سر کنم.

خوآن حالیم نمی شه چی می خوای یگی .من برات چیزی کم و کسر نداشتم .می فرسم برن دهات دور و بر بگردن ببینن چی گیر میارن که دل تورو شاد کنه .من هم عیب هایی دارم .مَث هر آدم دیگه . منتها دلیم می خواد با تو زنده گی آرومی داشته باشم . می خوام با دونستن این که تو زیر این سقف آروم خوابیدی سر راحت رو متکام بذارم.

یرما اما من نمی خوابم .نمی تونم بخوابم.

خوآن آخه کم و کسريت چيه؟ يم بگو ! يم جواب بده!

سکوت.

يرما (خيره نگاهاش می کند)

اونو کم دارم، اونو!

خوآن همیشه همون بساطه . پنج ساله و من ديگه از ياد بردمش.

يرما اما من که تو نيستم ،مردا تو زنده گی يه جنم ديگن . رمه ها و درختا و گپ و گفتای خودشونو دارن ،ما زن ها واسه دل خوشی جز بچه چی داريم ؟

خوآن همه مٹ هم نيستن که ،هر کی احساسِ خودش و کاروبارِ خودش، ... گيرم حالا تو يکی ... بينم : اصلا "چرا يکی از بچه های برادرتو ور نمی داری؟ من که مخالف نيستم.

يرما بچه ی ديگرون ... نه ! نمی خوام ... بغلشون که بکنم دستام يخ می زنه.

خوآن انقد به يه چیز پيله می کنی تا ديوونه ت کنه . جاش به يه چیز ديگه فکر کن ،اصرار داری سرتو به ديفار سنگی بکوبی.

يرما معلومه که ديفار سنگيه ... سنگ ... پس می خواستی جاش زمبيل گل و بوهای خوش باشه؟

خوآن کنارتو جز دلشوره و نارضايتی احساس ديگه بی نمی شه داشت . پنداری چاره ت به تن دادن و تسليم شدن.

يرما اومدم تو اين چار ديفاری که تسليم نشم ،می دونی زمون تسليم شدنم کيه ؟ هر وقت سرمو بایه دسمال بستن ... هر وقت دستام جوری بسته موند که وا نشه ... تو تابوت.

خوآن آخه چی کار می خوای بکنی ؟

يرما می خوام آب بخورم نه لیوانی هس نه آبی . می خوام برم نوک تپه و پا ندارم . می خوام يه کفن واسه خودم بدوزم نخ گیر ندارم ...

خوآن اصل ماجرا اينه که تو يه زن تموم و کمال نيستی و فقط سعی می کنی بيخود و بی جهت مردیو که تو اين قضيه بی گناهه داغون کنی.

يرما من نمی دونم چيم ،بذار يه جوری با خودم کنار بيام ،من، قصد داغون کردن تو رو ندارم.

خوآن من دوس ندارم انگشت نماي اهل ده بشم . واسه همينه که می خوام همیشه خدا اين در بسته بمونه . واسه همينه که می گم هر کی کتچ لونه ی خودش . خواهر بزرگه آهسته می آيد تو و می رود دم گنجه.

يرما اختلاط کردن بامردم که گناه نيست.

خوآن گناه نيست، خوبيت نداره.

خواهر کوچکه می آيد تو و می رود طرف سبوها و قُلُقُلکی را آب می کند . خوآن صدای اش را پايين تر می آورد.

غيرتم اجازه نمی ده ،می فهمی؟ وقتی يه چیزی بت می گن دهنتو ببند و فراموش نکن که يه زن شوهردار هستی .يرما(حيرت زده) شوهردار !خوآن هر خونواده یی آبرویی داره . آبرو هم چیزی يه که همه بايد حفظش کنن.

خواهر دومی قُلُقُلک را برمی دارد و آهسته می رود بيرون.

بارش رو دوش همه به يه اندازه ست، تو رگ و خونمونه.

خواهر بزرگه هم می رود و چیزی مثل سینی را با خود می برد . سکوت.

می بخشی.

یرما به خوآن نگاه می کند . خوآن سربلند می کند و نگاهشان به هم گره می خورد.

جوری نگام می کنی که انکار عوض این که بگم ببخشید، باید وادارت می کردم اطاعت کنی، باید حبست می کردم چون وظیفه‌ی شوهر اینه.

خواهرها توی درگاهی پیداشان می شود.

یرما تورو خدا دیگه انقدر کشش نده.
خوآن بریم شام بخوریم.

خروج خواهرها.

نشیدی ؟

یرما (باملاحت)

توبا خواهرات بخورین .من گشتم نیست.
خوآن هر جور میلته.

خارج می شود.

یرما (پنداری در خواب)

آخ ، چه جای پرتی!
چه آستانه‌ی فروسته بر زیبایی‌یی!
وقتی می خواهم برای پسری رنج بکشم
هوا کوکبی های ماهِ خوابالوده را می گسترد
و دوفواره‌ی شیر گرم
در عمق تنم.
دو سُم ضربه‌ی اسب
که شکنجه ام را تپنده تر می کند.
ای پستان های کور زیر پیرهنم
کبوترهای بی چشم، بی سفیدی ! آه
خون محبوسی که تحمل می کنم
نیش زنبورها را زیر پوستم می دواند.
اما باید به دنیا آیی کودکم
چرا که آب نمک می دهد، خاک نمر
و آینده در میان کمرگاه ماست
آن گونه که باران میان ابر مهربان.

به طرف در نگاه می کند.

با این عجله کجا، ماریا؟

ماریا (بچه به بغل وارد می شود)

هر وقت بچه همراهه عجله می کنم که باعث گریه ت نشه.

یرما حق داری.

بچه را می گیرد و می نشیند.

مار از این که داغ دلتو تازه می کنم غصه مه.

یا

یرما داغ دل چیه؟ حسرته...

مار ناشکری نکن.

یا

یرما چه جوری؟ وقتی تو و زنای دیگه رو غرق گل وجودتون می بینم و خودمو میون این همه زیبایی بی ثمر تنها ؟

مار عوضش تو یه چیزدیگه داری .اگه به حرف من گوش کنی تو هم می تونی خوشبخت باشی.

یا

یرما زن دهاتی که بچه ش نشه مٹ یه بغل خار بی فایده س .بی فایده و به درد نخور .گرچه خودم یکی از بنده های بی خیر خدا باشم.

ماریا حرکتی می کند مثل گرفتن بچه .

بیا بگیرش .با تو خیلی خوشبخت تره .فکر نمی کنم دستای من اون قدرها مادرو نه باشه.

ماریا این چه حرفیه؟

یرما (بلند می شود)

من از این دستایی که نمی تونم ازشون واسه یه چیزی کار بکشم که به درد خودم بخوره خسته شدم .من زخمیم، زخمی و تحقیر شده حتا پست تر از خاکی که می بینم توش گندم نیش کشیده، چشمه ها از آب دادن دست ورنمی دارن، بره ها صدها بره آوردن و سگ ها توله پس انداختن همه ی ده زاد و ولدشو، کوچولوهای ملوس چرتالوشو نشونم می ده در حالی که من، جایی که بایست دهن بچه هامو حس کنم ضربه ی چکش نوش جون می کنم.

ماریا اصلا "دوس ندارم ببینم این حرفا رو می زنی.

یرما شما زنایی که بچه دارین نمی تونین حال ما زنای کوراجاقو بفهمین ،شماها تر و تازه و بی خبر می مونین .اونی که تو آب شیرین بازی می کنه از حال تشنه چی می دونه؟

ماریا نمی خوام حرفی رو که همیشه بت می گم تکرار کنم.

یرما روز به روز بیشتر می خوامش و امیدم کمتر می شه.

ماریا چه بدبختی بی!

یرما یواش یواش داره باورم می شه که خودم بچه ی خودمم .اغلب که شبا پا می شم به گاوها علیق بدم — سابق این کارو نمی کردم، یعنی هیچ زنی اینکارو نمی کنه — و موقعی که تو تاریکی از سایه بون رد می شم حس می کنم قدم هام صدای پای مرد می ده.

ماریا خدا هیچ کدوم از بنده هاشو فراموش نمی کنه.

یرما شایدم واسه همینه که من هنوز امیدوارم .می بینی چه زنده گی یی دارم؟

ماریا خوارشوهات چی؟

یرما اگه بمیرم و بی کفن خاکم کنن باشون هم کلام نمی شم!

ماریا شوورت چی؟

یرما هر سه شون بد دلن.

ماریا آخه چی فکر می‌کنن؟

یرما واسه خودشون فکرهایی جور می‌کنن. فکرهای بیخود و احمقونه! خیال می‌کنن که من از یه مرد دیگه خوشم میاد. خبر ندارن که حتا اگه از یه مرد دیگه خوشم می‌اومد واسه من آبرو از همه‌چی مهم‌تره. اون مرد! واسه من حکم سنگ ته رودخونه‌رو دارن. اما نمی‌دونن که من اگه بخوام می‌تونم مٹ سیلی اونارو از جا بکنم.

یکی از خواهرها وارد و با یک قرص نان خارج می‌شود.

مار با تمام اینا شوهرت همون جور دوست داره.

یا

یرما شوورم نون و سرپنهامو می‌ده.

مار تو چه درد و رنجی رو تحمل می‌کنی! زخم‌های حضرت مسیحو یادت بیار!

یا

میان درگاهی ایستاده‌اند.

یرما (بچه را نگاه می‌کند)

بیدار شده.

مار حالاس که داد و هوارش بره آسمون.

یا

یرما چشماش عین توئه. می‌دونستی؟ تماشاشون کردی؟

به گریه می‌افتد.

همون چشمای تورو داره.

ماریا را به ملایمت هل می‌دهد که در سکوت خارج می‌شود. یرما به سمت دری می‌رود که شوهرش از آن بیرون رفته.

زن جوان دوم شش‌ش!

یرما (برمی‌گردد)

چی؟

زن جوان دوم منتظر بودم یارو بره. مادرم منتظرته.

یرما تنهاس؟

زن جوان دوم با دو تا از زنانی همسایه.

یرما بگو یه کم صبر کنن.

زن جوان دوم حتماً می‌ری؟ نمی‌ترسی؟

یرما می‌رم. آره. حتماً.

زن جوان دوم خود دونی!

یرما منتظر بمونن آ، حتا اگه خیلی دیر بشه.

ویکتور وارد می‌شود.

ویکتور خوان این جاس؟

یرما آره.

زن جوان دوم (با همدستی)

خب، الان برات بولیزو میارم.

یرما باشه هر وقت شد.

زن جوان می‌رود.

بگیر بشین.

ویکتور وایساده راحت ترم.

یرما (ندا می‌دهد)

خوان!

ویکتور اومدم خدافظی.

می‌لرزد ولی به خودش مسلط می‌شود.

یرما با برادرات می‌ری؟

ویکتور پدرم این جور خواسته.

یرما باید خیلی پیر شده باشه.

ویکتور آره .خیلی.

سکوت.

یرما خوب می‌کنی که علفچرتو عوض می‌کنی.

ویکتور همه‌شون عین همن.

یرما نه .اگه من بودم می‌رفتم اون دوردورا.

ویکتور همه یه جورن .گوسفندای یه جور پشمشونم یه جوړه.

یرما واسه مردا آره اما واسه زنا فرق می‌کنن .هیچ وقت نشیدم یه مردی که داره می‌لمبونه بگه چه سیبای خوبی! یه راست می

رین سمت هدفتون واسه همینم چیزای کوچولو رو نمی‌بینن .من این جا بزرگ شدم و حتا از آب این چاه‌ها دلم آشوب

می‌شه.

ویکتور ممکنه...

صحنه در نیم‌روشنایی ملایمی فرورفته.

یرما ویکتور!

ویکتور بگو...

یرما واسه چی می‌ری؟ این جا مردم خیلی خاطرتو می‌خوان...


ویکتور با مردم راه اومدم.

سکوت.

یرما همیشه با مردم خوب تا می‌کُنی ،شونزه سالت که بود به بار منو گرفتگی بغلت ،بادت میاد؟ آدم نمی‌تونه بدون چیه پیش میاد.

ویکتور همه چی عوض می‌شه.

یرما چیزایی هم هس که عوض نمی‌شه ،پشت دیفارا چیزایی هس که نمی‌تونه عوض بشه چون کسی نمی‌شنوه‌تشون. ویکتور همین‌جوره ،خواهر دومی وارد می‌شود و آهسته می‌رود به کنار دری که آخرین انوارِ غروب روشن‌اش کرده بدون حرکت باقی می‌ماند.

یرما اما اگه یه‌هو بنا کنن به داد و هوار، دنیا  به سرشون برمی‌دارن. ویکتور اون هم چیزی رو پیش نمی‌بره . جای آب تو نهره جای گله تو آغل، ماه تو آسمون و مرد پشت گاوآهن. یرما بدبختی اون‌جاس که ما از تجربه‌های پیرترها چیزی یاد نمی‌گیریم!

صدای غم‌انگیز نفیر چوپان‌ها.

ویکتور گله‌ها...

خوآن (در حال ورود)

داری راه می‌افتی ؟

ویکتور می‌خوام پیش از سفیده از گردنه رد شم.

پرده‌ی سوم

صحنه‌ی نخست

کلبه‌ی دولورس ساحر ،اول آفتاب است ،یرما و دولورس با دو پیرزن وارد می‌شوند.

دولورس خیلی جیگر داری ها!

زن اول تودنیا هیچی مهم‌تر از خواستن نیست . زن دوم اما قبرستون حسایی تاریک بودها!

دولورس من با زنایی که بچه می‌خواستن این مراسمو تو قبرستون انجام دادم ،غیر از تو همه‌شون وحشت داشتن.

یرما من واسه این اومدم که نتیجه بگیرم ،از اون زن‌های چاخان که نیستی.

دولورس الاهی زبونم مٔ دهن مرده‌ها مورچه بزنه اگه حتا یه دفعه چاخان کرده باشم ،آخرین باری که این دعا رو خوندم واسه یه زن گدا بود که خیلی پیش از تو از ازا یزا افتاده بود ،شیکمش چون خوشگل نرم شد که اون پایین، دم رودخونه یه جفت پسر کاکل‌زری زایید ... آخه طفلی وقت نکرد خودشو به خونه‌ش برسونه... توله‌هاشو آورد خودم بشورمشون . پیچیده بودشون تو یه پیره‌ن کهنه.

یرما از رودخونه تا این جا رو تونست راه بیاد؟

دولورس آره ،اومد ،دامن و کفشای لخش غرقِ خون بود . اما صورتش برق می‌زد!

یرما هیچ بلایی هم سرش نیومد؟

دولورس چی می‌خواستی سرش بیاد؟ خدا جا حق نشسته جونم.

یرما خب . اون که آره ،هیچ بلایی نمی‌تونست سرش بیاد، کافی بود کوجولوها رو بگیره و تو آبِ روون بشوره . حیوونا بچه هاشونو می‌لیسن ،مکه نه؟ من از مالِ پسرم اکراه ندارم .گمونم یه زن زانو انگار باید از تو روشن شده باشه ،بچه‌ش باید

بتونه ساعت‌ها رو سینه‌ش بخوابه، به اون جوی بارهای ولرم شیری که از پستونای مادرش جاریه گوش کنه .پستون بگیره و اونقد بازی کنه تا وقتی سیر سیر بشه و دیگه نخواد و سرشو عقب بکشه» :یه خورده‌ی دیگه‌م، کوچولوی‌ناز>>! و پستونا و صورت خود کوچولو از قطره‌های سفید شیر پُربشه.

دولورس تو بچه‌دار می‌شی .بت قول می‌دم.

یرما بچه‌دار می‌شم چون که باید بشم .وگرنه از این دنیا هیچ خبری نمی‌بینم .گاهی وقتا که به خودم می‌گم محاله، محاله، یه موج آتیش از پاهام می‌گیره از سرم می‌زنه بالا .همه‌چی خالی به نظرم میاد .آدمایی که تو کوچه راه می‌رن، سنگا و گاوا انگار که از پمبه باشن محو به نظرم میان . اون وقت از خودم می‌پرسم :اونا به چه دردی می‌خورن.

زن اول اینی که یه زن شووردار بچه بخواد محشره، اما اگه بچه‌ش نشد نباید حرص بزنه !چیزی که تو این زنده‌گی مهمه اینه که آدم بذاره سال‌ها بیرنش .من بت ایراد نمی‌گیرم . تو دیدی که من به دعا کردن کومت کردم .اما تو به امید چه زمین حاصلخیزی، چه سعادت، چه کرسی نقره‌یی برای پسر هستی؟

یرما من به فکر فردا نیستم، فکر امروزم .تو پیری و دیگه همه‌چی برات مٹ یه کتابیه که خونده باشی .من فکر می‌کنم عطش دارم و دستم به آب نمی‌رسه .دلم بچه می‌خواد برای این که بگیرمش تنگ بغلم و با خیال راحت بخوابم .حالا یه چیزی بت می‌گم که شاخ دربیاری :حتا اگه یقین داشته باشم که یه روز پسرمن منو زجر می‌ده، ازم زده می‌شه، موهامو چنگ می‌زنه، تو کوچه‌ها می‌کشدَم بازم تولدشو از جون و دل می‌خوام .چون اشک ریختن واسه خاطر مرد زنده‌یی که کاردمون بزنه خیلی بهتر از گریه کردن واسه خاطر این بختکیه که سال‌ها س رو دلم نشسته.

زن اول تو واسه گوش دادن به پندایی که بت می‌دن خیلی جوونی .اما با این که منتظر لطف خدایی باید به عشق شوورت هم پناه بیری.

یرما آخ که رو عمیق‌ترین زخم تنم انگشت گذاشتی.

دولورس شوهرت خوب هست؟

یرما (بلند می‌شود)

خوبه !خوبه !اما که چی؟ ای کاش بد بود .اما نیست .صبح زود گوسفنداشو میندازه جلو و راه می‌افته .شبا هم پولاشو می‌شمره .وقتی هم میاد پیشم به وظیفه‌ش عمل می‌کنه .اما دست بش که می‌کشم تنش عین یه مُرده سرده .و من، منی که همیشه از زن‌های اون جوری نفرت داشتم تو اون لحظه دلم می‌خواد یه کوه آتیش باشم!

دولورس یرما!

یرما من زن بی‌حیایی نیستم اما می‌دونم که بچه‌ها از یه زن و یه مرد به وجود میان .آخ !فقط اگه می‌شد بچه داشته باشم!

دولورس فکر کن که شوورتیم رنج می‌بره.

یرما نه .اون باکیش نیست .میلی به داشتن بچه نداره!

زن اول این حرفو زن!

یرما تو چشمات می‌خونم .چون آرزوشو نداره به من نمی‌دش .من دوست ندارم ، دوستی ندارم . با وجود این اون تنها امید منه .واسه غرورم، تنها راه نجاتمه.

زن اول (باوحشت)

به زودی صبح می‌شه .باید برگشت خونه.

دولورس تا چشم به هم بزنی گله‌ها رو میارن بیرون و خوب نیست تو رو تنها ببینم.

یرما به کومت نیاز داشتم .چند دفعه باید دعاهامو تکرار می‌کردم؟St.Anne. دولورس دوبار دعای درخت غار، ظهر هم دعای سنت آن وقتی هم آبتن شدی گندمی رو که نذر من کردی ورمی‌داری میاری.

زن اول سِر کوه‌ها آسمون داره روشن می‌شه .برو دیگه.

دولورس الانه که دروازه‌ها رو واکنن !واسه رفتن پیچ رودخونه رو دور بزن.

یرما (دل سرد)

نمی‌دونم واسه چی اومدم!

دولورس پشیمونی؟

یرما نه!

دولورس (مشوش)

اگه می ترسی من تا سر پیچ بات میام.

زن اول (پرشان خاطر)

تا تو دم در برسی آفتاب زده.

دولورس ساکت شو!

همه گوش تیز می کنند.

زن اول کسی نبود .دست خدا به همراهات.

یرما راه می افتد طرف در . همین وقت در را می زنند . هر سه زن بی حرکت باقی می مانند.

دولورس کیه؟ صدا منم!

یرما وازش کن!

دولورس تعلل می کند.

وا می کنی یا نه؟

نجواهایی شنیده می شود .ورود خوان با دو خواهرش.

خواهرشوهر این جاس.

دوم

یرما آره این جام.

خوان این جا چی کار می کنی؟ اگه می تونستم داد می زدم همه ی دھو خبرمی کردم تا با چشماشون ببینن شرف خونه ی من کجا اومده .اما من باید بریزم تو دلم و خفقون بگیرم .برای اینکه تو زن منی.

یرما منم اگه می تونستم فریادی می زدم تا حتا مُرده هام سر از گور بردارن و پاکی و بی گناهی منو تماشا کنن.

خوان نه، لازم نکرده این حرفارو به من بزنی همه چی رو تحمل می کنم جز اینو .تو کلک می زنی، با چرب زبونی سرمو شیریه می مالی .من یه بابایی ام که رو زمین جون می کنم و شيله پيله یی هم تو کارم نیس از حقه های تو هیچ جور سر در نمی آرم.

دولورس خوان!

خوان شماها دیگه حرف نزنن!

دولورس (خشن)

زنت کار بدی نکرده.

خوان از همون روز عروسیمون هر چی از دستش بر می اومده کرده .با دو تا سوزن نگاهم می کنه .شبا که می خوابیم تا صبح با چشمای واز کنارمه و با آدهاش دیگه خواب و راحت ندارم.

یرما ساکت شو!

خوآن دیگه تحملشو ندارم .واسه زنده گی کردن با زنی که می خواد انگشت توجیگرت فرو کنه و معلوم نیس شبا واسه چی از خونه می زنه بیرون باید از فولاد بود .بگو بینم واسه چی می ری بیرون؟ کوچه ها پُر از شَرَن .تو کوچه حلوا پخش نمی کنن، گل هم نیس که بچنی.

یرما دیگه نمی خوام حتا یک کلمه ی دیگه بگی، حتا یک کلمه .شما خیال می کنین که فقط تو خانواده ی شما شرف و آبرو مُهمه و انگار پاک بی خبرین که خونواده ی من چیزی ندارن قایم کنن .بیا، بیا پیرهنمو بو کن .بیا جلو !بیا دِمبال بویی بگرد که مال خودت، بوی تن خودت نباشه .منو لخت بذار وسط میدون و تُف بارونم کن .هر کاری خواستی می تونی با من بکنی چون زنت هستم، اما وای بر تو اگه اسم مرد غریبه یی رو به من بچسبونی.

خوآن اسمو من نیستم که بت می چسبونم بلکه تو با رفتارت باعث می شی همه ی ده بنا کنه اونو پیچ کردن . بنا کنه اونو دهن به دهن تکرار کردن .وقتی به یه جمعی نزدیک می شم همه شون ساکت می شن .وقتی می رم آرد قپون کنم همه شون خفقون می گیرن و نصفه شب تو مزرعه وقتی از خواب بیدار می شم به نظرم میاد که شاخه پاخه های درختا از صدا می افتن.

یرما من نمی دونم بادای بدی که گندما رو می ریزه از کجا میاد با وجود این می دونی که گندم، خویبه .گندم، نعمته.

خوآن من نمی دونم یه زن دقیقه به دقیقه بیرون خونه پی چی می گرده.

یرما (با حرارت بازوی شوهرش را می چسبد)

پی تو م❖گردم .شب و روز پی تو می گردم یه سایه بونی که بتونم زیرش پناه بگیرم .این خون تو و حمایت توئه که من می خوام.

خوآن ولم کن!

یرما کنارم زن .سعی کن چیزی رو که من می خوام تو هم بخوای!

خوآن ولم کن!

یرما ببین من چه جوری تنها موندم .مثل ماه تو آسمون که پی خودش بگرده .نگام کن.

یرما به او نگاه می کند.

خوآن (نگاهش می کند و پس اش می زند)

یه بار واسه همیشه می گم، دست از سرم بردار!

دولورس خوآن!

یرما می افتد به زمین .

یرما (خشن)

وقتی رفتم قَرَنُفَل هامو بچینم سرم به سنگ خورد آی !آی که فقط باید سرمو به سنگ بزنم!

خوآن ساکت شو .بریم دیگه!

دولورس وای خدا!

یرما (جیغ کشان)

لعنت به پدرم که این خونو به من داد .پدر صد تا بچه .لعنت به این خون !که با کوبیدن به این سنگا دِمبال بچه می گرده!

خوآن گفتیم ساکت شو!

دولورس دارن از این سمت میان .بواش حرف بزن.

یرما واسه چه اهمیتی داره؟ حالا که دارم به گودترین چاه می افتم دست کم صدامو آزاد بذار.

بلند می شود.

دست کم بذار فریادم هوارو بلرزونه.

صداهایی به گوش می رسد.

دولورس دارن از این جا رد می شن.

خوآن ساکت!

یرما آره ! ... خفه می شم، به روی خودم نمی آرم.

خوآن بریم ،بجمب!

یرما آره، آره، فایده نداره که از ناچاری دستامو به هم بمالم !خواستن آدمه که مهمه.

خوآن ساکت!

یرما (آهسته)

یکی خواستن از ته دله، یکی هم خواستن تن — که لعنت خدا به این تن — که نباید جوابشو بدی ،این پیشونی نوشت منه و من نمی خوام با دریا بجنگم ،همین . کار از کار گذشته ،بذار لالمونی بگیرم.

می رود.

پرده به سرعت پایین می افتد

پرده ی سوم

صحنه ی دوم

حوالی یک زیارتگاه ، وسط کوه . جلو صحنه چرخ های گاری و چادرهاشان فضایی روستایی ایجاد می کنند که یرما زیر آن است . ورود زن هایی که برای زیارتگاه نذری هایی آورده اند . همه گی پابرنه اند . پیرزن شاد اول نمایش در صحنه است . صدای آواز شنیده می شود:

- وقتی دختر بودی

جا نیاوردمت

اما وقتی شوور کردی

میام طرفت

ای همسر و ای زایر:

وقتی که نصفه شب

تو سیاهی زنگ می زنه.

پیرزن (ریشخندکنان)

تا حالا آب مقدس خوردین؟ زن اول آره.

پیرزن حالا باس نشون بده چه کاری ازش بر میاد.

زن بش اعتقاد داریم.

اول

پیرزن شماها اومدین برای بچه دار شدن دست به دامن حضرت بشین . اما سال به سال مردِ مجرد تو این زیارتگاه بیشتر می شه . این معنیش چیه ؟

می خندد .

زن تو که اعتقادی نداری واسه چی راه می افتی میای ؟
اول

پیرزن اومدم ببینم چه خبره . کشته مرده ی این چیزام . ضمناً اومدم مراقب پسرَم باشم . پارسال دو تا جوون سرِ یه عقیمه همدیگه رو کشتن . از همه چی گذشته، خب اومدم چون دلم می خواست .

زن خدا ببخشدت !
اول

می رود .

پیرزن (بانیش و کنایه)

خدا تورَم ببخشه !

می رود . ماریا با زن جوان اول وارد می شود .

زن جوان بالاخره اومد ؟
اول

ماریا بین ! گاریشون اون جاس . آوردنشون سخت بود . یه ماه تموم بی این که از جاش پاشه رو صندلیش نشسته بود . ازش خوف داشتم . یه فکری تو کله شه که نمی دونم چیه ، گیرم یقین دارم فکر شومیه .

زن جوان من با خواهرم اومدم . هشت ساله بیخودی میاد .
اول

ماریا اونو که باید بچه داشته باشه داردش .

زن جوان درست حرفیه که من می زنم .
اول

صداهایی شنیده می شود .

ماریا هیچ از زیارت و این چیزها خوشم نمیاد . بریم اون پایین تو مزرعه پیش مردم .

زن جوان اول سال پیش هوا که تاریک شد پسرا سینه ی خواهرمو چنگ زدن .

ماریا تا چاهار منزلی این دور و ور همه ش چیزای وحشتناک نقل می کنن .

زن جوان اول پشت زیارتگاه بیشتر از چهل تا بشکه شراب دیدم .

ماریا سیلِ مرد عزب اوغلیه که از این کوه ها سرازیر می شه .

خارج می شوند . صداهایی شنیده می شود . برما با شش تا زن به کلیسا آمده . همه شان پابره نه اند و شمع های بزرگ منقش دارند . دارد شب می شود .

زن اول خداوندا! سوری‌ها گل بدهند!
به تاریکی محکوم‌شان مکن.
زن دوم‌الاهی سوریِ خرمايي گل دهد
بر بدنِ بی‌ثمرش.
یرما و نیم‌سوز تاریک زمین
در زهدان خادمان‌ات.
زن‌ها باهم خداوندا، که سوری گل دهد!
به تاریکی محکوم‌اش مکن!

به زانو در می‌آیند.

یرما آسمان باغ‌ها افشان کند
با گلبوته‌های خرمايي.
در دل این گلزار
بشکفند سوری‌های عجایب.
به یک شعاع سپیده می‌ماند
و رویش ملک مقربی بیدار بماند،
بال‌های‌اش توفان‌وار
چشمان‌اش چون محتضران
گرد گل‌برگ‌های‌اش
چون جوبار شیر ولرم
بازی‌کنند و آب به صورت زنند
با ستاره‌های شبی.
خداوندا، بنه‌ی گل‌سرخ‌ات را باز کن
بر بدنِ بی‌ثمرم.

بر می‌خیزند.

زن دوم خداوندا ، عطوفتِ دستانِ پرمهرت را
از گونه‌های شعله‌ورش دریغ مکن!

یرما اجابت کن کفاره‌یی را
با زیارت مقدسات ،
و گرچه هزار خار داشته باشد
سوری‌اش را در گوشت من بگشا.
همه با هم خداوندا، سوری بشکفد
به سایه محکوم‌اش مکن!

یرما بر پیکر سوزان‌ام
بشکوفان سوریِ معجزه را.

همه خارج می‌شوند . دوان دوان از سمت چپ، دخترها که روبان‌های بلندی بر دست دارند وارد صحنه می‌شوند . از سمت راست سه دختر دیگر وارد می‌شوند که نگاه‌شان به پشت سر است . روی صحنه صداهاى افزون شونده‌یی با جنجال زنگوله‌ها و گردن آویزهای زنگ ، روی یک صفه‌ی فوقانی هفت دختر روبان‌هایی را به طرف چپ تکان‌تکان می‌دهند . صداها بیشتر می‌شود و دو نفر وارد می‌شوند با لباس‌های خشن و نقاب‌های بزرگ بر صورت . یکی‌شان نر است یکی‌شان ماده . آن که نر است شاخ گاوی

به دست دارد .هیچ کدام خشن نیستند اما قیافه های زیبای زمینی دارند . زن گردن بند زنگوله ای اش را تکان می دهد . ته صحنه از مردمی پر می شود که شادی می کنند و رقص آغاز می گردد . حالا دیگر تقریباً شب شده.

بچه ها شیطون و زنش ... شیطون و زنش ...

زن نقاب دار تو آب کوهسار
زن غمگین آب تنی می کنه.
حلزون های ریز
تا تنش بالا میان.
ماسه های ساحلی،
نسیم صبح گاهی
می شکفونه لبخندشو
می لرزونه شونه هاشو
چه تماشایی بود عریان
اون دختر میون آب!
پسر بچه خوشگله چرا زار می زنه ؟
مرداول عشق زیر و روش کرده
عاشقی دیوونه ش کرده
مرد دوم بذار بگه آرزوش کیه ؟
مرداول بگه که چشم به راه کیه!
مرد دوم با یه شیکم چین چینی
و این رنگ پریده.
زن نقاب دار فقط می خوام به شب
بگم
به زرق و برق شب بگم.
وقتی شب پر راز میاد
دامنمو پاره می کنم.
پسر بچه شب مقدس اومده
از پس گریه ش اومده.
تو سقوطش سیاه می شه
آبشار کوهستونا.

صدای گیتارها به گوش می آید .مرد نقاب دار می ایستد .شاخ را حرکت می دهد.

مرد نقاب دار چه قدر سفید و سرده
زن زیبای غمگین!
که تو بیشه شکایت و زاری می کنه!
به زودی می پوشوندت
از میخک ها وشقایق ها
وقتی مردت شنش رو پهن کنه.

می آید نزدیک.

اگه به زیارت اومدی

تا که تنت میوه بده

شَر ❧ ❧ عزا رو بردار

پیرهن نرم به تن دار

برو پشت به دیوار

که انجیرا به زنجیرن

تن زمینی منو

رو سینه‌ت بذار

تا سپیده به بردار.

آه چه جرقه‌یی می‌زنه!

چه درخششی داره!

زن غمگین چه می‌لرزه!

زن نقاب‌دار عشق، تاج و زیب و زیور

به پیشونیش می‌بافه،

زویینای طلای خام

رو سینه‌ش می‌کاره.

مرد نقاب‌دار هفت بار نالیده

نه بار از جاش پریده

پونزه بار نزدیک شدن

یاسمنا به باهارنارنججا.

مرد سوم با ساز و دهل برو پیش!

مرددوم با رقص و با گل‌های سرخ!

مرداول آخ که زن چه می‌لرزه!

مرد نقاب‌دار تو این زیارت

مرده که دستور می‌ده.

شوهرها نره‌گااون

مرده که فرمون می‌ده

زنا عین گلن

واسه اون‌ی که می‌بردشون.

یک‌بچه برو برو، با باد برو!

مرددوم برو، با شاخه‌ها برو!

مرد نقاب‌دار بیاین برقو نگاه کنین

شکوه زنو نگاه کنین.

مرداول مٹ یه نی خم می‌شه هی.

زن نقاب‌دار مٹ یه گل باز می‌شه هی.

مردها همه وقت اینه که بچه‌ها برن پی نخود سیا!

مرد نقاب‌دار پیکر بی‌آلایش زن

با بوته‌های گل سرخ

تو قلب این باغ بلور

می‌شکفونه سوری شور

با همان رقص، کف‌زنان و سرودخوانان می‌روند . دو دختر دوباره فریادکشان می‌گذرند . پیرزنِ خرم می‌آید روی صحنه.

پیرزن می‌ذارین ما به‌خوایمون برسیم یا نه؟

یرما می‌آید روی صحنه.

آی تو!

یرما که سخت سر کوفته است جوابی نمی‌دهد.

بگو بینم، واسه چی اومدی؟

یرما نمی‌دونم.

پیرزن تو هنوز تسلیم نشدی؟ شوورت کو؟

یرما

سکوت . به پیشانی خود دست می‌کشد.

اون

وره.

پیرزن چی کار می‌کنه ؟

یرما می‌نوشه.

آی آی آی!

زن کمتر بگو آی !باید روحیه داشت .پیش‌پیش نمی‌تونستم چیزی بت بگم .حالا بت می‌گم.

یرما چی می‌تونی بهم یگی که خودم ندونم؟

پیرزن اونی که دیگه نمی‌تونم نگم .اونی که همه می‌دونن که تقصیر از شوهرته .گوشت به منه؟ حاضرم بدم جفت دستامو قطع کنن اگه جز این باشه !نه پدرش نه پدربزرگش نه جدش : تو رگ هیچ کدومشون خون گرم نمی‌جوشه برای این که بتونن صاحب یه پسر بشن باید زمینو آسمونو به هم بدوزن . عوض خون تو رگاشون تُف دارن . اما فامیل تو فرق می‌کنه، تا صد فرسخی دور و بر تو دخترعمو و پسرعمو گرفته .حالا فهمیدی چه بلایی سرت اومده!

یرما به لعنت .به رگبار زهر روی یه مزرعه سمبله.

پیرزن تو که واسه رفتن از خونه‌ت پا داری.

یرما واسه رفتن؟

پیرزن تو زیارتگاه که دیدمت قلبم ریخت .زنا میان این‌جا که با مردای تازه‌یی آشنا بشن .اون وقت اون حضرت هم معجزشو نشون می‌ده .پسرمن پشت صومعه نشسته .منتظر منه .تو خونه‌ی من یه زن لازمه .باهاش راه بیفت .سه تایی با هم زنده‌گی می‌کنیم .پسرمن خورش به بارچه آتیشه .عین خودم .عطرِ نوِرم تو خونه‌ی من حس می‌کنی .خاکستر ملاقه‌هات واسه نی نی قنداقی‌هات نون و نمک می‌شه .برو .پهن هم بارِ حرفِ مردم نکن و اما شوورت :تو خونه‌ی من اونقدر اسلحه و شجاعت پیدا می‌شه که جرات نکنه تو کوچه‌مون پا بذاره.

یرما درِ تو چف کن ننه .درِ تو چف کن .مگه پشت گوش تو ببینی !محاله همچین کاری رو بکنم !من از اون زنا نیستم که واسه شیکار از خونه میان بیرون . فکر می‌کنی ممکنه من به یه مرد دیگه نگاه کنم؟ تکلیف شرفم چی می‌شه؟ آب به سرچشمه‌ش برنمی‌گرده .قرص ماه هم صلاتِ ظهر در نمیداد .بزن به چاک !من راهِ خودمو بلدم .واقعاً خیال کردی من زنیم که جلو یه مرد دیگه کمر خم کنیم؟ من از یه برهنه‌ی خودم چی می‌تونم بخوام؟ طرفت رو بشناس و دیگه هیچ وقت با من هم کلام نشو .من از اونا نش نیستم.

پیرزن وقتی آدم تشنه باشه از کسی که بش آب می‌رسونه ممنون می‌شه.

یرما من به مزرعه‌ی خشکی می‌مونم که در آن واحد هزار جفت ورزا می‌تونن با هم شیارش کنن و اون وقت تو به من از چاهت یه جرعه آب می‌دی . دردِ من از یه درد جسمی خیلی بیشتره.

پیرزن (خشن)

پس به همین حال و روز بمون .پس اینو می‌خوای !مثر خارخسکای بی‌ثمر شن‌زار انقدر بمون تا پژمرده بشی!

یرما (خشن)

بی‌ثمر، آره، می‌دونم !!احتیاجی نیست که به رُخم بکشی .مثر به بچه‌ی شیطان که از تماشای جون کندنِ به حیوون کوچولو تفریح می‌کنه .از وقتی شوور کردم از شنیدن این کلمه می‌ترسیدم و حالا اول دفعه‌یی‌س که یکی جرات می‌کنه تو روم بگه .اول دفعه‌س که حس می‌کنم واقعیت همینه .
پیرزن به حالت دل‌نمی‌سوزونم .اصلاً .می‌رم واسه پسر زنی دیگه‌یی دست و پا می‌کنم .

می‌رود . از دور سرود دسته‌جمعی زوار شنیده می‌شود .یرما می‌رود سمت گاری و از پشت آن شوهرش پیدا می‌شود .

یرما تو این جا بودی؟

خوآن آره .

یرما زاغ سیاه منو چوب می‌زدی؟

خوآن همچین .

یرما همه چی رم شنیدی؟

خوآن آره .

یرما خب ؟ ...پس باز ولم کن برو با دیگران آواز بخون .

بالای روانداها می‌نشیند .

خوآن دیگه وقتشه که منم به حرف بیام .

یرما خب .حرف بزن .

خوآن می‌خوام سر گله‌گذاری رو وا کنم .

یرما در مورد چی ؟

خوآن گلوم پر از تلخیه .

یرما من تو استخونام!

خوآن باید به بار واسه همیشه این حسرت‌های بی‌مورد پا در هوا رو فراموش کرد .

یرما (با حیرت نمایی)

گفتی بی‌مورد؟ گفتی پا در هوا؟

خوآن واسه چیزهایی که نه تو می‌تونی کار بشون کنی نه من .

یرما (باخسونت)

ادامه بده، ادامه بده...

خوآن واسه چیزایی که برا من اهمیتی ندارن .گوش می‌دی؟ چون واسه من به کلی علی‌السویه‌س .بالاخره به روز باس بت می‌گفتم ،اونی که واسه من مهمه اون چیزیه که تو دستام دارمش .اونیه که با جُف چشم می‌بینمش .

یرما (کمر راست می‌کند، به‌زانو، نومید)

که این طور...که این طور ...چیزی که می‌خواستم ازدهنت بشنوم .آدم حقیقتو وقتی ته وجودش مخفی‌ه حس نمی‌کنه .اما وقتی بروز کرد چه وحشتناکه و پُر صدا !و از اون به بعد دیگه براش مهم نیست .حالا می‌فهمم!

خوآن (در حالی که به او نزدیک می‌شود)

فکر کن که باید همین‌جور باشه . گوش کن...

می‌خواهد بلندش کند.

خیلی از زن‌ها آرزوی زنده‌گی تو رو دارن ، زنده‌گی بدون بچه خیلی شیرین‌تره . من از این که بچه ندارم خیلی خوشحالم . تازه این که گناه تو نیست .

یرما پس واسه چی اومدی سراغ من ؟

خوآن خودت . خودتو می‌خواستم!

یرما (سخت متغیر)

واقعاً ! تو به خونه می‌خواستی و آرامش و به زن ! و دیگه هیچی ... درست می‌گم؟

خوآن کاملاً . "مَث همه‌ی مردا .

یرما باقی‌ش چی؟ پُرت چی؟

خوآن (جدی)

نشنیدی که گفتم واسه‌م علی‌السویه‌س؟ از سوآلات دس وردار ! باید داد بزیم تا تو مُخِت فرو بره که من فقط می‌خوام تو آرامش زنده‌گی کنیم .

یرما حتا وقتی می‌دید که من این قدر آرزوشو دارم هیچ وقت بش فکر نکردی ؟

خوآن هیچ وقت!

هر دو روی زمین می‌نشینند.

یرما پس یعنی دیگه هیچ امیدی نیست ؟

خوآن نه!

یرما خودتم نه؟

خوآن خودمم نه . قبول کن!

یرما بی‌ثمر!

خوآن می‌خوام تو آرامش خیال زنده‌گی کنیم . جفت‌مون . با خوشی . بغلم کن . به آغوش‌اش می‌کشد.

یرما پی چی می‌گردی ؟

خوآن پی تو ! تو مهتاب چه قدر خوشگلی!

یرما پی من می‌گردی ، مَث کبوتری که بخوای بخوریش .

خوآن منوبوس ... این جوری .

یرما هیچ وقت ! هرگز!

فریادی می‌کشد و جنگ به گلوی خوآن می‌اندازد . خوآن به زمین می‌غلتد . یرما تا وقتی خفه شود گلوی خوآن را می‌فشارد .
آواز دسته‌جمعی زوار از دور .

یرما ! یرما ! اما مطمئن ! آره ، حالا دیگه مطمئنم . و تنها...

بلند می‌شود .چند نفر از راه می‌رسند.

می‌رم چونون استراحت کنم که دیگه هیچ وقت از خواب نپرم که ببینم خونم خون تازه‌یی رو نوید می‌ده یا نه .تنم واسه ابد خشکیده .ازم چی می‌خوانین؟ نزدیک نشید !من پسر مو کشتم !من با دستای خودم پسر مو کشتم!

یک دسته از ته صحنه نزدیک می‌شوند .آواز دسته‌جمعی زائران شنیده می‌شود.

پرده

اردیبهشت ۷۹